

کتابخانه
مجلس شورای
اسلامی

تعبت از راه و در راه ۱۱۴۴ هجری قمری
فدای من ۲۰

$$\begin{array}{r} 1889^{\circ} \\ \hline 911^{\circ} 39' \end{array}$$


کتابخانه مجلس شورای اسلامی
کتاب: *مجموعه درویش، آفرینها*
مؤلف:
مترجم:
شماره قفسه: ۱۵۵۹۳
۱۳۰۲

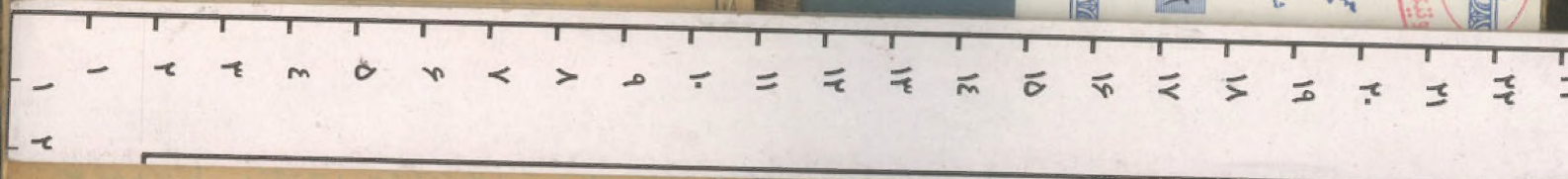
جمهوری اسلامی ایران
کتاب
۹۱۱۳۹

بقت برادر در تاریخ ۱۳۴۴/۱۱/۲۴
فدای امر و خدمت

۱۵۵۹۳
۹۱۱۳۹

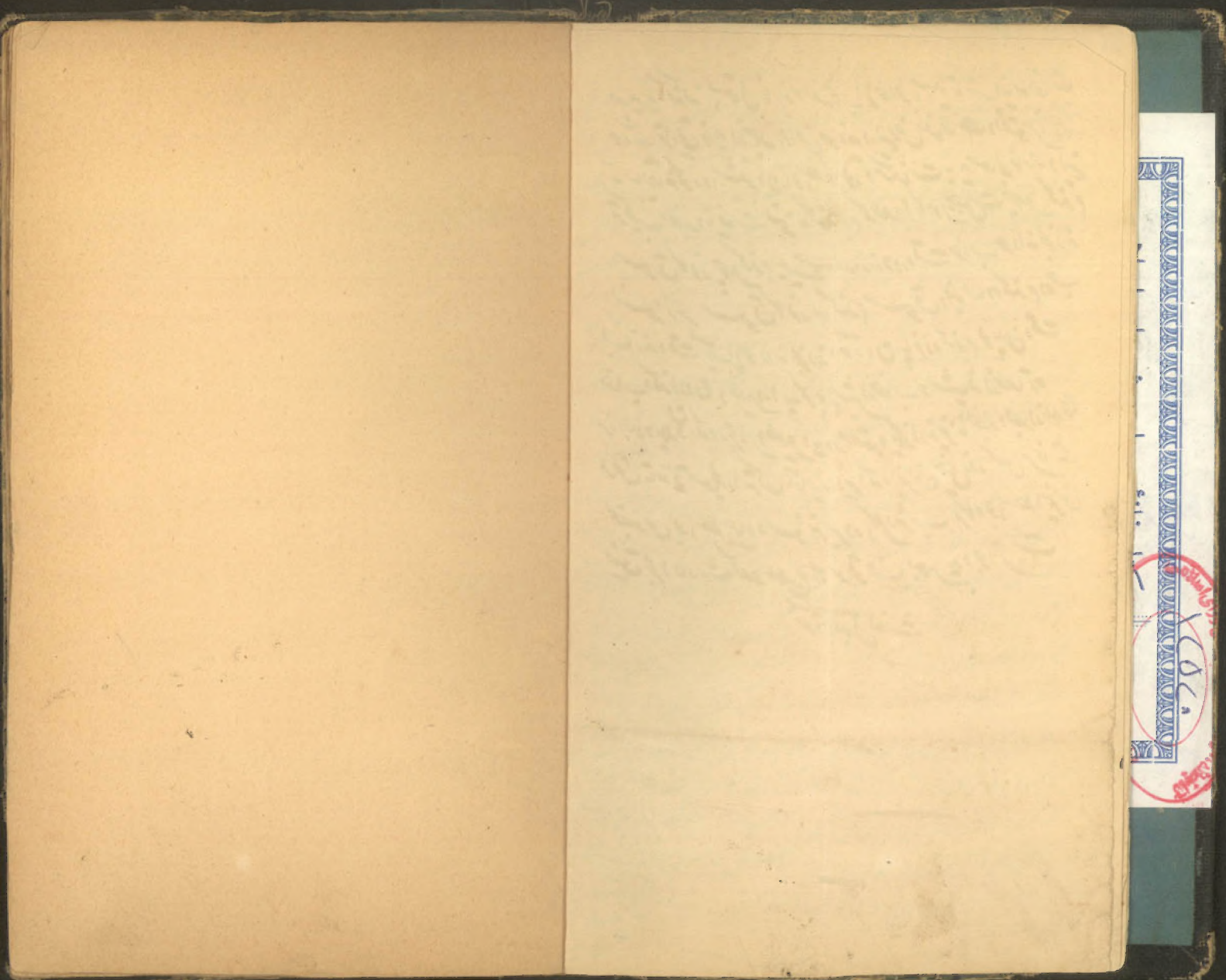


کتابخانه مجلس شورای اسلامی	
کتاب	مجموعه در عهد آرمینا کی
مؤلف	
مترجم	
شماره قفسه	۱۵۵۹۳
شماره ثبت کتاب	۹۱۱۳۹
جمهوری اسلامی ایران	

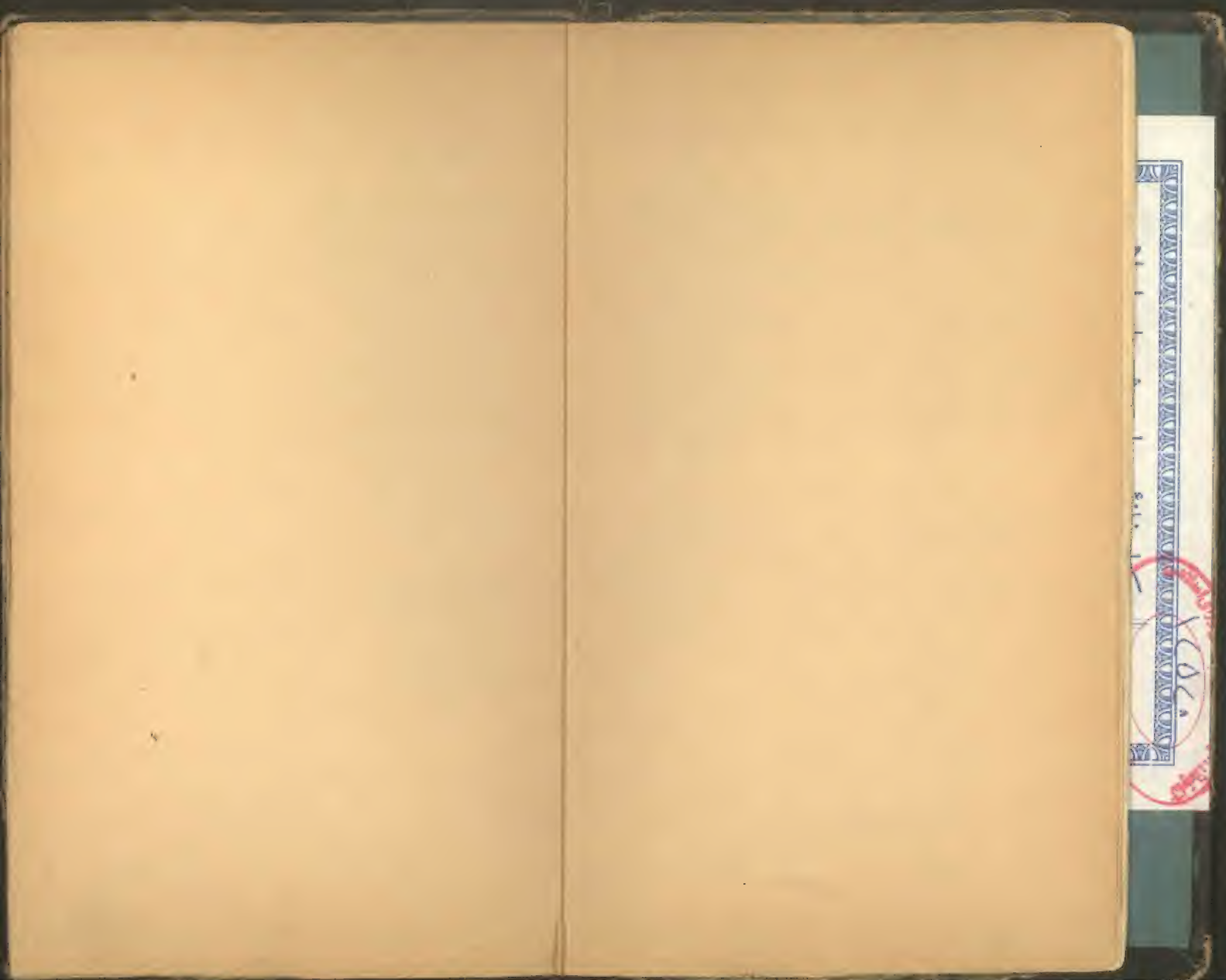


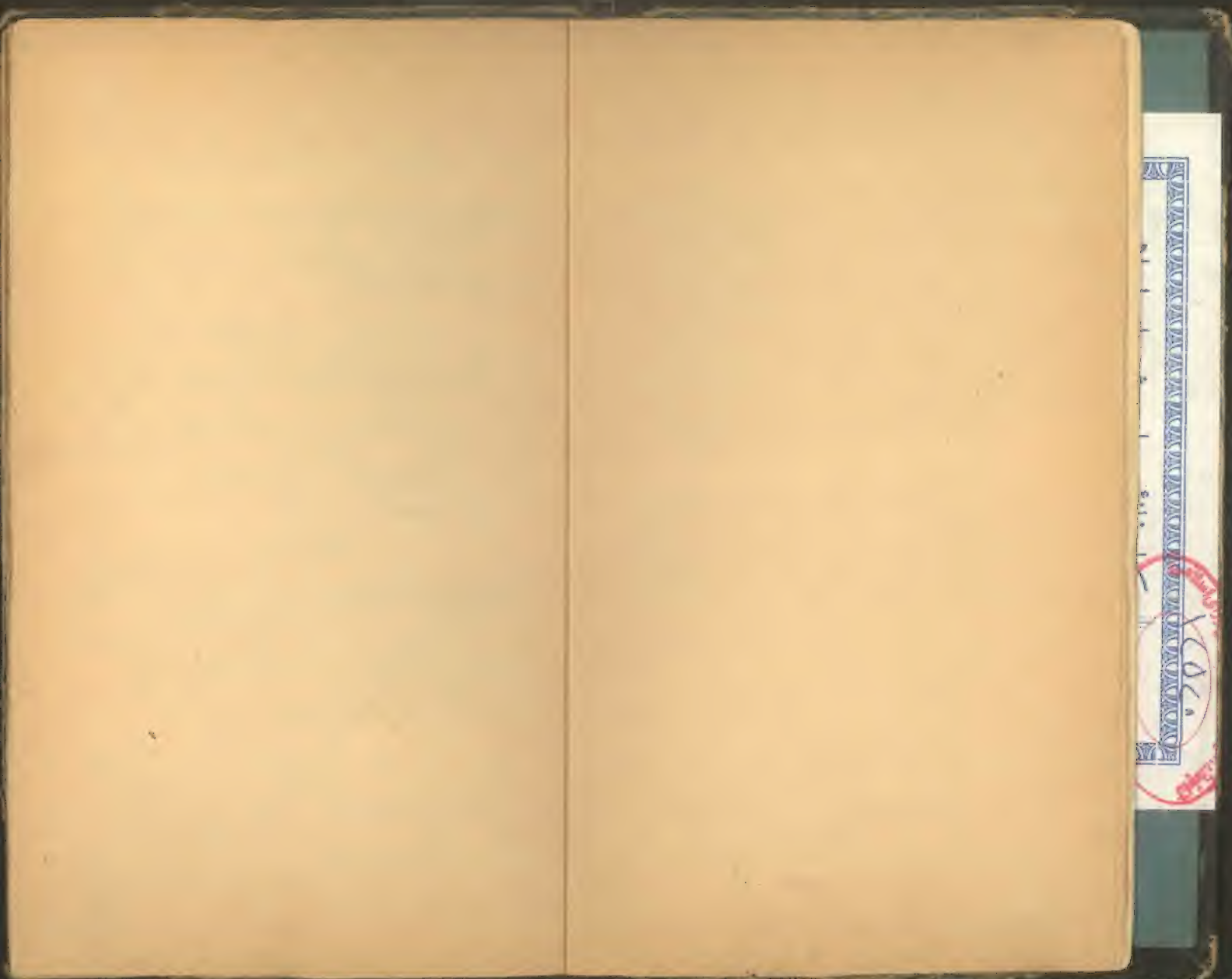
حرقة البول والنور

[illegible]









سهم الرحمن بر جسم

در شرح عظم
عظم اجزا هستند صلب که از آنها استخوان جسم بدن را میسازد و این را
نفس به قسم عظم بنامند و از سر و جنه و اطراف آنها را سر و کتف و رانچه
و دوج آنها جمع برکت از سر فقرات و صدر و دوج و آن طرف و قسم شش
با طرف بالیه و اطراف نافه

در عظم راس که عظم جسم را در بر میگیرد
جسم خود را در بر میگیرد و در کتف از رشت استخوان از رشت عظم
جمجمه و از رشت خلف عظم قفسه و از رشت فوق عظم قحف و از طرفین عظم
صدغ و از اسفل عظم و در رصفه که در قاعه و باغ واقع اند و از اسفل عظم مخطف
از بر او باغ و متعلقات آن ظاهر شود

در عظم جبهه
عظمت عارض از قدام مجتبه و از خلف مقعر و واقع است در قدام مجتبه از سر فوق
تصیر شود بقحف و از رشت تحت تصیر شود بطول عظم الف و عظم دوج و از طرفین
بد عظم صدغ تصیر شود در رشت عظم بنام او فرجه است که عظم صفات در او
قرار میگیرد و از قدام با جلد و از خلف بپوشیده و باغ پوشیده شده است

در عظم قفسه
عظمت عارض در موضع است در جبهه و در رشت عظم مجتبه و از طرف
قدام مقعر از رشت فوق طرف مجتبه از رشت بقحف و از قدام بقحف
و از اسفل بقعره اول علق پیوند مفصل دارد و در قاعه او ثقبه بزرگ است

از ابرو و سر نخاع و فقرات دقا تر از تصدیر شو عظم و در طرفین ثقبه
نخاع از طرف ثقبه است از ابرو عبور نکران و درید و مصاب و مانع از
حلق با جلد از قدام غشیه و مانع پوشش شتر است
اما در عظم حنف

در غنچه استند عارض که در سمت عیال حج واقعند از سمت علی محمد بن
دارند از سمت افق مقعر و در خط متوسط حج یکدیگر را وسط و در در اقبال
دارند و از قدام بعظم جهه و از خلف بعظم قعره و در انصر بدو عظم صدغ و پوزه
شانه از علی با جلد و از انصر با شانه و دماغ
عظم صدغ

و عظمی است که واقعند در طرفین جمجمه از طرف هر محراب و از این بقعه
دور برید از این عظم بقوه و در حقیقت تنوت معروف است بقوه
علمه و باقی برید از این عظم بقوه ایست که اعضا بشنوائی و در او
قرار دارند از سه عظام بعقین و از آنکه ام بعظم جهه و عظم وجهه القل
مفصل دارند و از القل این عظم بعظم وجهه قمر کوچکترند
معروف بقوه وجهه و از سه عظم بعظم قاعه و عظم قاعه و عظم قاعه
که در این جهه استخوان واقع ترند از طرف هر محراب و از این با
غشیه و باغ پوشش ترند

ایام عظم و قدر
عظمت غیر منتظم الشکر واقع ورق عده حججه انصرت از
آرام اعظم جبهه وصفه از علف لیغتم قهوه از ارف
بدو لطف

بدو عظم مسکوده صدغ و دور او فقیه نام است از برادرش
دورید و اعصاب و پشیر شریک است از بن غبشیه و داغ و داغ
برادر او واقع است

اعظم مصفاة
عظمت ربع واقع در اسفند عظم همه در فرجه اندر عظم جهت و خرد
عند ربه در انشی حجاج از او ساخته نشد از قدام و طرفین بعظم
جهت و از خلف بعظم اندر القدر دارد و در او سوراخها زیاده است
از برادر در شریان و درید و کعبه شبیه و بواسطه این سوراخها
که او را عظم مصفاة نامند اند

عظم وجه
وجه در کت از چهارده استخوان و عظم دارد که عبارتند از عظم انف
و عظم ظفر و عظم جبهه و عظم فک ای و عظم قف و عظم
و عظم فک و عظم صخر انف و عظم فک و عظم

عظم است در پنج و در یک در سمت اعلا و متوسط از درم و در فروع متوسط
بسیار است از عظم منقش دارند و از فوق عظیم چهار در تحت عظیم
افقی و از خلف در عظم منفرجه عظم فک اعلی و از این عظیم خارج عظم
بزرگ است

و پوشیدن از قدام بجلد صورت و از خلف پشت و منی علی پیر
اما عظم ظفری

عظم پستانسی حج و خلف عظم انف و عظم صفر
عظم پستانسی فوق عظم مصفا و از قدام عظم انف و عظم
قد ای و از خلف عظم و در پیشتر از خط غشایی عین و از این باشد

اما عظم وجه
عظم در طرف صورت سفید از قدام عظم قد ای و از خلف عظم صفا
و در انفر عظم سقف حن و پوشیدن از خط هر بجلد صورت

اما عظم قد ای
عظم پستانسی واقع در جبهه متوسط صورت که تا سینه کشیده می
در سمت انفر شانه نوزده حفره اند که تا نوزده دندان در آن قرار گرفته
و در هر یک از اینها جوئی است سودا و جوئی فی و این جوئی
مستعدت بنی ششم در خط فم که در آن نیش و در سمت فوق
مستعدت عظم جبهه و عظم انف و از قدام بانج حفره انفال مصفا
دارند و از پس عظم و عظم وجه و از تحت عظم سقف
حن و پوشیدن از خط هر بجلد و عضلات و جبهه
اما عظم سقف حن

عظمی پستانسی موضع در قف حن در جبهه متوسط راجع واقع
در قدام

در قدام خیشم از وسط بانج حفره انفال مصفا و از قدام عظم
قد ای و از طرف عظم وجه و از خلف عظم جبهه حن انفال و از
و از قدام انفر حن و از این بنی ششم پوشیدن

اما عظم حن انف

عظم واقع در جبهه متوسط خیشم از سمت ای عظم مصفا و از
انفر عظم سقف حن و از طرفین عظم انف و پوشیدن از خط حن

اما عظم قد انفر

عظم پستانسی نزدیک واقع است در جبهه منی از قدام و ترکیب نماید بنیه نفوذ
و قوس شصت و در سمت ای دندان شانزده حفره است و بعد از آن
شانزده دندان از سمت ای عظم صفا و از قدام عظم صفا و از
و عضلات صفا و از خلف بانج دندان و عضلات زبان و در خط فم

عظم صفا

عظم پستانسی واقع در جوف منی و عظم صفا و از قدام عظم صفا و از
و از طرفین عظم قد ای انفال مصفا و از قدام عظم صفا و از
که استخوان متقی نیستند از قدام عظم صفا و عظم صفا و از
لایه صفا و عظم منی و عظم منی و عظم منی و عظم منی
اما عظم لدی

عظم صفر واقع در سمت علی عنق در تحت عظم قد حن و خلف
بانی عضلات و عظم و عظم با و پیوسته اند

در عظم حن

(9)

ورسطی م مجروح

در عظام مجروح
جنب اگر است از نقوات و اضلاع و عظام حوض و نقوات بند چنانند
و بر حسب وضع منقسم به قسم ثلث اند نقوات منق و نظیر و قطنی نقوات
منق نیست اند و نقوات نظیر و درازده و نقوات قطنی پنج و در نقوات اگر است
از جسم و در اثر ضلعی که شود که مانند و چهار اثر مفصله معروف شود و خاص
مفصله و در اثر جناحی و از انجم این نقوات بخلاف ظاهر شود و معروف
بخلاف و معروف و معروف و معروف و معروف از سمت اعلی تصدست و عظم
محمده و از درام چندان و از تحت و عظم و در زیر عظم ثقبه های بسیاری از
برای مرور شریان و در درگاه است و عضلات منق و صدر و دلیلی و این
مربوط میکنند و میان از فقره غفرانی است که به واسطه از فقرات بیدار تصدست
آن عظام صدر

مکملیند از قوام ارض و از طرفین خلد و از نصف ارض و از طرفین
اتاق

عظمت فردی در سطح واقع در جهه وسط صدر از سمت علی تصدیق
معظم ترقوه در از طرفین ضلع و از سمتی تصدیق فخر و از سمتی
از قدام کلیه از خلف بین و متباین صدور و بی قاسم الصدر از قدام و از

از هر طرفی در آن ده ضلع است یعنی از آنجا که ضلع صد و ده ضلع دیگر را
از ضلع که ازین برینند ضلع بیست و هفتم است که از قرص هم بقص

ارزف

CV

و از خلف بقوات برده اسطه القمار دارند و اصلاح کاذبه جلد می کنند
که اگر سست غلظت بقوات از قوام لقیق و یا بویطه باطل نفس مغزونی
القمار سفلی دارند و از برای ارضی یک حجم و در طرفت با جسم آن
عروق صاحب در سطح و در طرف علی و سفلی که عضلات
بین الاصلاح با ناس پیوندند غیر این عضلات آن است که در غده
در سطح نفوس وسیع نمایند و پوشش دارند از سطح بر جلد و عضلات
و از باطن بفت و سست بطن صدر و بطن

مرکب از چهار استخوان است و حوض عظم عظم و عظم
 اما عظم حوض عظم است و بزرگ غیر منظم است و در طرف
 عرض از قدام تصدع دارد که آن موضع معروف بعظم
 و از سمت خلف صدر عظم عظم و در هر یک از این عظم در سمت
 عرض از خلف بزرگ است معروف بقوس الورد که در هر یک
 در او تراسیکور و از ظاهر پدید می آید از عضلات این استخوان
 میبضد و این حوض عظم عظم است و در هر یک از این
 واقع در جهت خلفی حوض از سمت علی تصدع می آید و غرض
 از این

رکبت از پشت پاچه استخوان که در وصف قرار گرفته اند و در هر
 صفتی چهار استخوان است از دست و مابین استخوان و در هر یک
 شش انگشت مفصل دارند و شش انگشت از پنج استخوان که از دست
 می آید به یکدیگر متصل است و در دست و مابین استخوان مفصل دارند و در هر
 یک انگشت از مابین استخوان مفصل است و در هر یک از آنها یک انگشت از دست
 مگر ابهام که دو انگشت از دست است و تمام مابین استخوان شش انگشت
 و شش و مابین انگشت و مابین انگشت و مابین انگشت و مابین انگشت

طرف عقل
 منقسم می شود به طرف این طرف و در هر یک از آنها منقسم
 می شود به دو طرف و در هر یک از آنها منقسم می شود به دو طرف
 و در هر یک از آنها منقسم می شود به دو طرف و در هر یک از آنها منقسم
 می شود به دو طرف و در هر یک از آنها منقسم می شود به دو طرف
 و در هر یک از آنها منقسم می شود به دو طرف و در هر یک از آنها منقسم
 می شود به دو طرف و در هر یک از آنها منقسم می شود به دو طرف

چهار ساق
 رکبت از دست استخوان قصبه کبر از قصبه ای قصبه صغری
 از قصبه وحشی و در هر یک از آنها قصبه کبری قصبه صغری
 صغری بزرگ واقع میان رکبت و در هر یک از آنها منقسم می شود به دو
 و در هر یک از آنها منقسم می شود به دو طرف و در هر یک از آنها منقسم
 می شود به دو طرف و در هر یک از آنها منقسم می شود به دو طرف

به یکدیگر رسیده اند و قصبه صغری و قصبه کبری در هر یک از آنها
 از دست و مابین استخوان مفصل دارند و در هر یک از آنها منقسم
 می شود به دو طرف و در هر یک از آنها منقسم می شود به دو طرف
 و در هر یک از آنها منقسم می شود به دو طرف و در هر یک از آنها منقسم
 می شود به دو طرف و در هر یک از آنها منقسم می شود به دو طرف

خف
 از قصبه صغری و در هر یک از آنها منقسم می شود به دو طرف و در هر یک
 از آنها منقسم می شود به دو طرف و در هر یک از آنها منقسم می شود به دو
 طرف و در هر یک از آنها منقسم می شود به دو طرف و در هر یک از آنها منقسم
 می شود به دو طرف و در هر یک از آنها منقسم می شود به دو طرف

و در هر یک از آنها منقسم می شود به دو طرف و در هر یک از آنها منقسم
 می شود به دو طرف و در هر یک از آنها منقسم می شود به دو طرف و در هر یک
 از آنها منقسم می شود به دو طرف و در هر یک از آنها منقسم می شود به دو
 طرف و در هر یک از آنها منقسم می شود به دو طرف و در هر یک از آنها منقسم
 می شود به دو طرف و در هر یک از آنها منقسم می شود به دو طرف

و در هر یک از آنها منقسم می شود به دو طرف و در هر یک از آنها منقسم
 می شود به دو طرف و در هر یک از آنها منقسم می شود به دو طرف و در هر یک
 از آنها منقسم می شود به دو طرف و در هر یک از آنها منقسم می شود به دو
 طرف و در هر یک از آنها منقسم می شود به دو طرف و در هر یک از آنها منقسم
 می شود به دو طرف و در هر یک از آنها منقسم می شود به دو طرف

میشوند حق کمینه عضلات بر عضلات و در عضلات
 سان و شفه و عضلات شقی و عضلات صدر و تنفس و عضلات
 بطن و عضلات قطن و عضلات الیتین و عضلات طراف
 علی و عضلات کتف و عضلات ساعد و پداند و عضلات
 که سین و لدرت و خروج عضلات اند شریک و بر لدرت و عضلات
 و عضلات طراف و عضلات فخذ و ساق و قدم اند و عضلات
 بدن اند که سبب جوده شکر اند و حرکات آنها کردند و در این
 از لدرت و شریان و در پدید آوردن و خون زار در این
 دارد که در شکر و حرکات خون آنها بواسطه همین خون زار است
 که دارد آنها شکر و غیر از این حرکات فواید اند که این کتب بیان نموده اند
 شریان و در پدید آوردن شکر و عروق مغزی
 شریان عروق استند منتشر در تمام بدن و سبب منشأ آنها قیاس
 و در آن قوه الیستیک و مختار استند خون کلی استند را در تمام
 تغذیه اند و در اعمال آنها از خون شریک و کلی استند آورده
 عروق استند که متون شریان اند و در هر جسد و شروع غلط استند
 تا فقه شکر قیاس و مختار استند خون شریک را که در کتب بیان شده
 تغذیه بدن ندارد این خون بواسطه هر دردی که در شکر اند
 و در پدید آمدن و معروفه با جوفین و در لادن راس قلب استند
 و بعد از انقباض اذن و پدید آمدن بطن و راس قلب و در
 بطن گمراه و در انقباض بطن راس عروق بتوسط شریان
 دارد

و در رتین شریک بواسطه مستقیم خون قرمز که بواسطه در پدید
 شریک دارد و در هر جسد و در این بواسطه انقباض و در پدید آمدن
 جسد استند و در این جسد نیز بواسطه انقباض آن دارد و در طری
 که سبب شریان است شریک تمام شریان بدن منتشر است که در شکر اند
 تغذیه نموده و بدل یا مختار استند این عروق شریک و در وقت که منتشر اند
 در تمام بدن و در شکر اند از آنها قیاس شریان را انداخته استند آورده
 و مختار استند خون را که در رتین یا بین حیره و سواد استند این عروق
 مغزی استند عروق استند که یافت شکر در آنها و در سینه رتین معلوم
 بطن و این عروق در تمام سطح بدن پراکنده اند و به سبب شریان
 نمیشوند و زیاده یافت میشوند در احشای بطنیه و فم آنها جذب زیاده
 سواد غداست و در بدن آن سواد و در آخر کون آنها را چون
 در پدید آمدن رتین انقباض اند که با خون مختلط شریک در پدید
 و نظیر سبب بواسطه شریان تمام اعضا تغذیه شکر اند و اعضا
 و بدل یا مختار استند این عروق و در پدید آمدن رتین بطور معلوم
 و در کتب این بطور مخصوص در کتب مختلفه است

اعصاب
 اعصاب خریف استند سینه رتین و در شکر تمام بدن استند
 و حرکات بدن بواسطه آنهاست و اعضا استند اعصاب حیوان
 اعصاب

[illegible]

عینه این شرح صغر عیسی شفاف بطور و اوقات در کربوف و علی که در حجم
فاجیه است و می طابت بن و اریق شفاف مودف بن و جلیه و این طبقه
عینه و جلیه فضا کوی است مودف بخانه خلط که ممل است از نادر و بل و در
خلط جلیه در شرح جوارخ شفاف مودف بر طبقه زجاج و این طبقه
زجاجه رطوبتی است که تجویف بنیه را محو نموده و شش غده متضخمه از قدام
بعد از رصف لیطمان حجامه از ازار حرکات عن بسبت فوق و تحت و طرفین
و در اب بسبت فوق و در اب بسبت تحت و عروق آتیده و اعصاب از ازار تغذیه
و حرکات غشیه عن زار در طرفین گیرنده و این اعصاب غیر عضله اند و این
اعصاب بر اعصاب است که را از قاع عده و نفوذ کنند از طبقه جی که در است
خلف و اعصاب این شرح و اینها در قاع شرح از طبقه کانی عن مودف بنیه
و انطباع اثر سبغات در این طبقه بنیه عصبی است

الدت روى

[illegible]

غش و مخاط عین معروف کلمه

غش است آتش و شمشیر است طرف مقدم عین ابله و خفا و غش
از ده آتش بصلی تا آنکه خلات عین سپرداده

اذن

و عضو است واقع در سمت جلوه و عقب و در تقسیم شده با جزای
و باطنه آن جزای طرفه غش و کثیر و مجرای طرفه است و این از برای
صوت و در اثر کون آن در بطن آن اجزای طبعیات است از تجزیه طبع
و غش و طبع و چنانچه استخوان که چنانچه سمع و سطر و دندان و عصبی و کلاب
و غش و اذن و عصب سمع

اجزای طبع اذن

آن عضو است در شواله غش و آن جبهه است یعنی غش و واقع در جبهه
بطنی از جانب بجه و وجه خلق علیا و در خلف من و در کتب از خلق
غش و طبع و در بطن و در کتب و در کتب از خلق و در کتب
معروف بطن اذن و آنجا جزای طبع اذن و در کتب است بزرگ است
از اذن و غش و در کتب و در کتب و در کتب و در کتب و در کتب
و در کتب و در کتب و در کتب و در کتب و در کتب و در کتب

اجزای طبع اذن

تقیه است عظم واقع در عظم صغیر و در کتب و در کتب و در کتب
طبع و در کتب و در کتب و در کتب و در کتب و در کتب و در کتب
صغیر و در کتب و در کتب و در کتب و در کتب و در کتب و در کتب

اذن

و از طرف دیگر عظم که معلوم است بطن سندان که بجه ش است بطن اذن
و در سندان که کونید و این عظم سندان از سمت و شش فرو رفته است و در عظم
سطح و از سمت شش فرو رفته است و در عظم عصبی و عظم عصبی و عظم عصبی
از یک طرف فرو رفته است و در عظم کلاب و این عظم کلاب عظمی و عظمی و عظمی
فرو رفته است و در عظم عصبی و از طرف دیگر در دندان تقیه بطن سمع و در عظم تقیه
این عظم صغیر و در کتب و در کتب و در کتب و در کتب و در کتب و در کتب
و این عظم عظمی و واقع است در تجزیه معروف بطن و در کتب و در کتب و در کتب
صندوق و در کتب و در کتب و در کتب و در کتب و در کتب و در کتب
صندوق و در کتب و در کتب و در کتب و در کتب و در کتب و در کتب
غیر منظم و معروف به تجزیه سمع و در کتب و در کتب و در کتب و در کتب
که حق سمع و در کتب و در کتب و در کتب و در کتب و در کتب و در کتب
از سمت قدام و در کتب و در کتب و در کتب و در کتب و در کتب و در کتب
و قدام و در کتب و در کتب و در کتب و در کتب و در کتب و در کتب
طبع و در کتب و در کتب و در کتب و در کتب و در کتب و در کتب

الف

تقیه است عظم واقع در کتب و در کتب و در کتب و در کتب
طبع و در کتب و در کتب و در کتب و در کتب و در کتب و در کتب
و در کتب و در کتب و در کتب و در کتب و در کتب و در کتب
و در کتب و در کتب و در کتب و در کتب و در کتب و در کتب

وضع نماید و در این صورت خون سیاه رنگ در لیه تغایر شریان می کشد و در شریان
بعد از آن در فروع و به این و در شریان سبب قلب می رود و در لیه قلب می کشد
و از لیه قلب تریب شریان اول در شریان این بدن می کشد و اما تغایر تریب تریب
فروع صغیر هستند غشای غشای در آنها محلول از مواد نام این تغایر بعضی از آنها ملحق
اند با بعضی دیگر تریب غشای در بعضی و عروق در بعضی و تغایر تریب تریب از این خلوص
معروف است غشای تریب تریب تریب تریب تریب تریب تریب تریب تریب تریب تریب
و در صورتی که با این تریب تریب تریب تریب تریب تریب تریب تریب تریب تریب تریب
و این صورت بود که با این تریب تریب تریب تریب تریب تریب تریب تریب تریب تریب تریب
بدن هرگاه او را در آب بیندازند و در آب می کشد و اما تغایر تریب تریب تریب تریب
عملده بر اینچه از تغایر عروق در لیه تغایر تریب تریب تریب تریب تریب تریب تریب
و حرکت به بد عروق تغایر تریب تریب تریب تریب تریب تریب تریب تریب تریب تریب تریب
طبقه غشای سببی که از صفات مستطین ضلعی بر آید و موقوف به شش و حلقه از
این غشای را از شریان و حلقه تریب تریب تریب تریب تریب تریب تریب تریب تریب تریب تریب
او را سبب نماید و در صورتی که تریب تریب تریب تریب تریب تریب تریب تریب تریب تریب تریب
ضلعی معروف به تریب تریب تریب تریب تریب تریب تریب تریب تریب تریب تریب

اعضا و ظاهره صدر که تریب
شد تریب و غشای تریب تریب تریب تریب تریب تریب تریب تریب تریب تریب
از این صغیر که تریب تریب تریب تریب تریب تریب تریب تریب تریب تریب تریب
ضلعی حلقه تریب تریب تریب تریب تریب تریب تریب تریب تریب تریب تریب
و تریب تریب تریب تریب تریب تریب تریب تریب تریب تریب تریب
و در او چند تریب تریب تریب تریب تریب تریب تریب تریب تریب تریب تریب
اشخاص مختلف که هر مستور و قبا عدله تریب تریب تریب تریب تریب تریب تریب

یافت شریان بملامه بارده و اما تریب تریب تریب تریب تریب تریب تریب تریب تریب تریب
فروع و در این تریب تریب تریب تریب تریب تریب تریب تریب تریب تریب تریب
و لیه غشای تریب تریب تریب تریب تریب تریب تریب تریب تریب تریب تریب
عروق اعضا از این تغایر و حلقه تریب تریب تریب تریب تریب تریب تریب تریب تریب تریب

اعضا که واقع اند از تجلیف صدر در این و تریب تریب تریب تریب تریب تریب تریب تریب تریب تریب
و غشای او در غشای تریب تریب تریب تریب تریب تریب تریب تریب تریب تریب تریب
و این واسطه حلقه تریب تریب تریب تریب تریب تریب تریب تریب تریب تریب تریب
و تریب تریب تریب تریب تریب تریب تریب تریب تریب تریب تریب
و فروع از لیه قلب تریب تریب تریب تریب تریب تریب تریب تریب تریب تریب تریب
و فروع از لیه قلب تریب تریب تریب تریب تریب تریب تریب تریب تریب تریب تریب
سبب تریب تریب تریب تریب تریب تریب تریب تریب تریب تریب تریب
نمایه و تریب تریب تریب تریب تریب تریب تریب تریب تریب تریب تریب
و از این و در لیه قلب تریب تریب تریب تریب تریب تریب تریب تریب تریب تریب تریب
و در این خون را تریب تریب تریب تریب تریب تریب تریب تریب تریب تریب تریب

قلب
عضد تریب غشای واقع در تجلیف صدر تریب تریب تریب تریب تریب تریب تریب تریب تریب تریب
از تریب تریب تریب تریب تریب تریب تریب تریب تریب تریب تریب
اما قاعده درست است و غشای تریب تریب تریب تریب تریب تریب تریب تریب تریب تریب تریب
بسیار تریب تریب تریب تریب تریب تریب تریب تریب تریب تریب تریب
نشی و حلقه تریب تریب تریب تریب تریب تریب تریب تریب تریب تریب تریب
در خلف تریب تریب تریب تریب تریب تریب تریب تریب تریب تریب تریب
مایه تریب تریب تریب تریب تریب تریب تریب تریب تریب تریب تریب

تا غلبه شود با جوفین و بدست اجزین خون و غلبه قلب شده و آن نایه
صفای سبقتن صدر

نشت است معنی نازک است شفاف از باطن تمام کونین صدر و سطح ظاهر هر دو
قلب بر پشت نه و بعد از شفاف از او در تمام کونین فقرات و خلف قفس غش
معروف بقفس و قاسم الصدر که فاصد بر پشت کونین هر قطعه از ریه در بین با از یک
دیگر جدا شده و از این غش معنی افراشته ماده معنی آنکه باطن صدر و ظاهر ریه را
بر طوب لقا می آرد تا آنکه حرکات صدر در ریه سبقت گرفته

حجاب عاخر

غش است عطفه و لینی واقع میان صدر و بطن که ریه صدر و سقف بطن از او
تکثیر شده و از تمام تصدیر و ارتباط بغضروف خنجر و از خلف بطن فقرات
قفس و از باطن بغضروف و از او عظمه ضلع ششم و ششم و ششم و ششم و ششم
از جابین و در حجاب عاخر است لقا که است اولی لقا و در طی که واقع است
در سمت خلفی این حجاب و لقا که است صفای که شریان از طی و در ریه
خود نزدیک از الصدر و کاه غش بسیار است که از او عبور می نماید و هم لقا که در
که در ریه می آید و در طوب ریه و معده سیم لقا که جوف سفا که عبور میکند
از دو همان اجوف سفا و در این حجاب از فوق غش و سبقتن بطن و از
تحت قدر از غش و بر بطن کونین شده تا آنکه او را همیشه بر طوب لقا می آید
و حجاب عاخر است فوق محدب و از سمت تحت سقوف و از تمام و خلف
در سمت المین بر او محدب که در واقع نشسته و از فوق قاعده المین بر او قرار
دارد و در سمت البسر در تحت او طرف عظمه معده محال و کله در ریه و در فرق آن
قاعده ریه بر او قرار گرفته و در وسط و مرکز او از سمت فوق نقطه قلب قرار دارد
اللقه

۱۴۱
در ارتجاع و انقباض حجاب عاخر تا به غش است وقت زین غش وقت نفس برود

آنکه بالادیه و وقت ششوق که نفس فرود بردن است یا شش برود و نیز تا به ریه
تکدر و معده و اسهال و جم کبر بر پشت و در صدر است که نفس فرود برود و کونین
و تحت و است بهر کربانند و ریه و قلب است بهر مایه سیکرند و در صدر است که نفس
خارج می شود حجاب عاخر بهر مایه سیکرند و در صدر است که نفس
مایه سیکرند و در صدر است که نفس مایه سیکرند و در صدر است که نفس
و دفع اعانت مرغایه و قهر از عطف و سرفه و خنده و کمریه و دفع بول و براز
و دفع جنین از رحم سبقتن سیکرند و تا آنکه اعانت بر دفع نماید

اعضاء بطن

بطن در قسمت از جند است یعنی از کاه جنین را تقسیم نام از ملق تا عاده که یکصد و هشت
بطن حجاب به از طرف اع محدود است بعد از طرف بغضروف و از باطن بطن
خاصترین و ششوق می شود و بطن اما قسم طاران نیز تقسیم می شود و بطن
قسم ملور معروف بشرایقی و قسم متدرج معروف بقسم سر و در قسم سفا معروف بطنی
اما قسم شرایقی که قسمت علوی است نیز تقسیم می شود به قسم متدرج معروف
بقسم ملور و در قسمت جانبی معروف براق المین و در اقی البسر و قسم متدرج که قسم
سر است نیز تقسیم می شود به قسم متدرج معروف بطنی و در قسم طاران
بخاطر این ظاهر بطن و ظاهر البسر و قسم خلی معروف بطن سفا نیز تقسیم می شود
به قسم قسم متدرج معروف بطنی و قسم طاران معروف بطنی و در قسم طاران
و در این بطن تقسیم می شود از اجزا و وجه که در آن از غش و ترشه و عطفه و جلد و طبقه
ششوق که در این تقسیم کتب رقه و غلظت مختلف است و در بطن سفا سوراخ است
که در حال صحت و در اندام سوراخ ناف و در سوراخ سوراخ سوراخ از بین

مؤلف لفظ

الذات

۱۱۴

الشيء

اسماء وفاق

10

کبد صفت قوام الون مخصوص و بزرگترین مضاحت بطن و تقریباً بوزن
یکم تریز نباشد

مراره

اما مراره کبد است غشای غوطه‌ای شکر و واقع است در حفره و در غوطه قطع
این کبد مخصوص است بحفظ صفرا و مانند خزانه است از برای اجتماع او اما بجای
صفرا و بجز آن غشای و قطره‌ای است که ممتد تر شود از مراره و تقریباً
و بجز قطره‌ای است از آن بزرگتر در همان نقطه که مجرای باقر اسفند و در آنجا
سید و در این مجرای اسفند در مراره که در آنجا مجرای کبد و مجرای اسفند
همیشه و بجز آن غشای و قطره‌ای است که ممتد تر شود از مراره و تقریباً
و متعین نگردد و اسفند از برای خروج از بطن است و اما مجرای اسفند و مجرای کبد
استند و اسفند از غده کبد ترشح می‌شود و این مجرای اسفند و مجرای کبد
شبه از آنکه این مجرای کبد که در مراره است شکست یافته و در مجرای کبد
باشنا و اسفند در کبد و اسفند در مجرای کبد در مراره و اسفند در مجرای کبد
علی و کبد در او و کبد در مجرای کبد در مجرای کبد و اسفند در مجرای کبد
بطنی و در کبد در او و کبد در مجرای کبد در مجرای کبد و اسفند در مجرای کبد
حیدر و کبد در او و کبد در مجرای کبد در مجرای کبد و اسفند در مجرای کبد
که قابل در دهان و کبد در مجرای کبد در مجرای کبد و اسفند در مجرای کبد
مراد در دهان و کبد در مجرای کبد در مجرای کبد و اسفند در مجرای کبد
و قاق سبب گردد و مراره بطن است و مجرای اسفند در کبد از سه طبقه طاری
یعنی وسطی عضله و باطن غشای مخاطی

باقر اسفند
عصه در واقع در خلف معده میان طحال و اسفند و اسفند در کبد
از دانه و اسفند در کبد و اسفند در کبد و اسفند در کبد و اسفند در کبد

از دانه

در او خارج می‌شود و کبد شرب می‌نماید و سوله‌اللعاب بواسطه مجرای کبد
بجای باقر اسفند و این مجرای کبد می‌نماید این ماده لعاب و صفرا و اعانت
بر هضم غذا و اسفند و اسفند در کبد و اسفند در کبد و اسفند در کبد
و اسفند در کبد و اسفند در کبد و اسفند در کبد و اسفند در کبد
شده است بطبقه‌ای است از غشای سبطن بطنی
طحال

از جمله غده‌ای است که مجرای کبد در سه درجه شش در رقی غده اعلا کبد
و غده تیموس و اسفند و کبد و اسفند در کبد و اسفند در کبد و اسفند در کبد
کثیر العروق با لونه قرمز یا بنفشه و کبد و اسفند در کبد و اسفند در کبد
و در بطن است با دو واسطه قطره از صفای بطنی و اسفند در کبد و اسفند در کبد
و حش او محدب و اندک و مجرای کبد و اسفند در کبد و اسفند در کبد و اسفند در کبد
و بواسطه فرجه کبد در سه قسم بدو قسم قسم و در کبد و اسفند در کبد و اسفند در کبد
و از این فرجه عبور می‌کنند عروق و اعصاب از تمام مجاری است با طرف عظیم
معده و از سمت اسفند و غده باقر اسفند و از خلف مجرای کبد و اسفند در کبد
عاجز و محفظه اعلا کبد و از برای ربط صفای است یکی ربط اسفند
به شرب و اسفند در کبد و اسفند در کبد و اسفند در کبد و اسفند در کبد
در بطن بطرف سفلی مجرای کبد و اسفند در کبد و اسفند در کبد و اسفند در کبد
مختلف در بالین کبد و اسفند در کبد و اسفند در کبد و اسفند در کبد
در شان شرب است یکی است بسفید و بنیاه و در شرب و اسفند در کبد و اسفند در کبد
شده و آن وقت نسبت او تمام جسم شرب است یکی است بسفید

۵۰ در حیات معتدله خلیج جسم سید و وزن او کامیاب است طریقه دوم
 رطلی در زده اوقیه است و مراد از رطل در این مقام رطل طینی است و در اوقیه
 هشت در آن است و در هر یک رطل از شفا کثرت که شش خود کمتر
 از شفاست طریقه نخست دارد اولی معنی که چسبیده است به شش و در حقیقت
 است و این شفا عیاف احوط دارد و جمیع طریقه جسم طریقه اولی است
 و قیاس است از رطل طالی و عود از آن است و متوقف بر غرض است و این
 جرم طحال بر نسبت از مراد معلوم که کلو بول در هر قرن زمان و مراد معلوم
 براق و اجسام مایه بلی معروف با جسام طحالی در این اجسام که در بعضی مقدار
 اند و چسبیده اند بصلوات شریان منور و فروم آنها شریان طحالی است و جمیع
 خلیج تر است و در ریه مخفی با رتق است نیست و منقسم به شش و چهار ریش فرع
 و از فرجه طحالی در جرم طحال خود در وقت ظهور غلافی از طبقه نفی طحال
 همراه میزند در طحال فروغ زهر رسیده و اجسام مایه بلی باقی آید که
 اجسام سیاه رنگی استند بصلوات فروغ نیز شریان متعین میگرداند و در ریه
 طحال نیز نسبت یکم از خلیج بزرگ و عدد آنها از عدد شریان است و فروغ
 آنها منقسم می شود به چهار ریش و شش فرع و از فرجه طحالی خارج می شود و با یکدیگر
 متحد می گردند و در ریه شکست می خورد و معروف بود طحالی و این در طحالی
 اعظم فروغ در ریه بایست و عروق که در طحال از غلاف می کشد که در
 فرجه مذکوره قرار دارند عبور کرده منتهی به ریه می گردند و در عصبان و از
 فروغ و کلا نیلگون مایل به سفید و از عصبیه و سوده است
 آلات بول

آلات بول مرکب اند از کلیتین و حالبین و مثانه و مجرای بول و حالبین

۵۱ کلیه اما کلیتین در عضو هستند و بایست که در حیطه فستون فقرات
 در حیطه طرفین فقره اولی قطن در قسمت خازن پشت بر بطون و قدیم غلظت
 ریح قطن و ریح اتوست زبانه را باها چسبیده کلیه است و این قدر از کلیه است
 بواسطه مجاری است از کبد پائین تر است و کلیه چسبیده ریح و بطون تر است و در شحان
 مختلف بواسطه غلظت و اودا و اخراج سید و ثابت و برقرار است و وزن کلیتین از
 بالغ از تر الاسی و پنج شفاست طول کلیه در زده سانتی متر است عرض نصف
 و قطرش سه سانتی متر است و در زنان و در آن فرق می باشد و غشای ریح ریح
 و غرضی با دوا حاطه است که با سنان از ریه کلیه برداشته می شود و این غشای است
 کلیه رفته و در او پویش نهی با عروق و ریه و فروغ مجاری نافه بول بدو کلیه رفته و آنها را
 منقسم می گرداند جرم کلیه احمر اللون و شکننده و همراه بطور عود از ریه است و در
 نسبت مقعر بر می خیزد و در حیطه عروق که او در ریه است از جرم مختلف اللون ظاهر
 قشری و باطن بلی اما جرم قشر آن تقریباً سه ربع کلیه است و در ظاهر شریقه
 ریه است که همراه با پویش نهی و زنده زبانه را باها چسبیده کلیه است و سید و سید و سید و سید
 و لون مایل به قرمز و دانه دانه و متضمن اجسام صغیر قرمز و سفید اجسام مایه بلی
 و نیم جرم قشر برکت شریک از مجرای نافه بول بهم پیچیده و عروق و ریه
 و منافذ و اعصاب اما جز در بستر حیطه و ریه است از پارچه نازک و طی شده
 چرمه رنگ مایل به قرمز معروف با هر مایه بلی و ریه و عدد آنها از ریه است و این
 جرم قوا و آنها است محیط کلیه در دوس آنها منقسم می شوند بحد صغیر و کلا نیلگون است
 شش یک حلقه می گردند پس ترکیب کلیه از ریه ها است منقسم می شود و این
 در ریه در جنین قطعات متعلقه هستند که از انضمام آنها کلیه متولد می گردد و با جرم

مجرده است غشای واقع در سطح سفال قصب و متمم شعاع طرفه
تا آن حشفه در آن است از سه طبقه انتصاب و طبقه لیف و طبقه غلیظ
است اهرجی در حشفه از دست اعلی بچشم قصب و بلبل از زیر این مجرای حشفه
غده ووی

از غده ایست واقع در تنه مجرای بول از سمت خلف در کربت از دانه دانه
بول که به خور ترقی آنها را بیکدیگر منضم و مستقیم و غده ایست که در
بقوام حکم و محیط است بفقو ث و طرف مجرای بول در تجویف حوض دراء
در زمانه و قد ام مستقیم نگاه داشت را در مستقیم داخل کنند بطور وضوح
حقن حصار بود بر نایب که در آن محوطی است قاعده اثر در خلف در سمت عقب
شانه و نقطه اثر در قد ام سمت خلفا فغی شریان طرف اضر او پس واقف
بر در مستقیم و بواسطه نج غلور یعنی ضعیف بود مستقیم کرد و از سمت علی در خلف
و نیز در زمانه و در آن او قریب به بیت گرم در کربت از حوض مطو که گوی در
شش خفیت عظمی است نه در خروج بول باین درانطه عبرت یابد و مجرای بول
و مجرای نافه مندر از این غده عبور نمایند و در او سوراخ کبک در مجرای
بول میگردند از او افزون تر شده ماده مخصوصی معروف بطولت غرض شریان او
نمایش میشوند از شریان حیاء شریان شانه و شریان یا سوراخ و در او از طرفین
و قاعده این غده کشید میگردند شبکه او را غرض شریان شوند در وید حوض
باطنی و اعصاب او از شبکه اعصاب حوض است

قص

عنه بعد اسطر خواندنی حرفی بقی قضیب از قدام ارتباط بود

عنه بواسطه رابط ایدر سرف برابط مشق اما طرف سرف بحشفه غرض سرف
از اصل تا اسفند سطح و در نوک از ششانی است عمود سرف بصاح بول و در قاعده
این مخروط بر آن یک است سرف با کلیه حشفه و در خلف این کلیه ششانی غرض
سرف ببق حشفه و در کلیه و غنی غرض ششانی است که انرا از سرشود از
انها ماده که بوزن مخصوص دارد و در یک شبکه مخنون نیستند چرا که در آن جا
جمع ششانی ترشحات همین غرض است اما جسم قضیب که جزو ترشحات
سیان احدی طرف است ششانی و در وقت سستی اسطوانه و در وقت انقباض
مشغول شدت و جلد که اورا پوشانند متعین تر و انقباض و فاعل از ماده و انقباض
قضیب در کسب از انقباض انتصاب و این نیز منقسم است به قسم اسطوانه ششانی
و بهر یک از این قسم جسم اسطوانه محاط اند و بنلاف یعنی اسطوانه از آنها واقع
اند و در جزء اعلا قضیب بطوریکه سرف بدو جسم تحریف و سستی واقع است
در سمت اسفند قضیب و محیط است بجز این بول و سرف بحکم سستی
اما جسم اجوف و اسطوانه است یعنی در سمت اعلا قضیب ششانی
یکدیگر در ربع خلفی که در آن جا از یکدیگر جدا شده ششانی و قضیب را
بدون ربع عظم خانه متعین میزند و در سطح اعلا این جسم نیز است
از بر این عمود و در غیر قضیب در سطح اسفند نیز نیز است از بر این عمود
جسم اسفندی و این جسم اجوف است که از غلاف یعنی نرم محکم و ضخیم که
احاطه کرده است بحکم یعنی شبکه انتصاب و بهر دو از این غلاف اسفند
شبکه انتصاب میگرد و در آن جا یکدیگر تقاطع نموده شبکه احداث شده
و در غلاف این شبکه که انتصاب قرار دارد و این انتصاب عبارت است از شبکه عروانی

اما جسم اسفنجی از غلاف لینی محلی که احاطه نمیشد به دهن
در غلاف و فرج لینی شکستنج انتقابات اما نسج اسفنجی که از شکستهای
درید بر یک تشوشی و واقع اندر غلاف باشد از تقاطع زوایای لطیفه حاصل شده
بود چنانچه مذکور داشتیم و لایه در زوایای با یکدیگر نسج و تشوشی دارند و درین ظاهر
تفتیب بعضی از آنها بر زوایای صفت تفتیب و تشوشی دارند و درین غده
و آن در ویدیه شریان تفتیب از شریان حیات و عروق لغاتی که از شریان
میشوند و غده را به و عروق لغاتی که از حوض و اعصاب ناشی میشوند
از عصب حیات و باطن از شکست حوض

خصیتان و لغات آنها

خصیتان و عضور استند غده را از شرف از لایه غده نشود واقع اندر حوض
و مسطح اند بر سطح و حجج سراف بدو جبهه در جنین در تجویف بطنی که بطن است
و در غده مسطح و دوشته که قریب به ولادت پائینی میاید تا جوار ادریه و پس از آن بجهت
سند و در وصفی که در وقت بلوغ در حوض حید طبقه که در خود چون غلافی
میباشد و این طبقات ناشی میگردد از بر طون و طبقه عضل و طبقه لینی حیدار
بطن و لغات تفتیب از ظاهر باطن که تمام سلسله بر این طریق است اول
صفحه که در شکست از غلاف و طبقه استر از بر از بر حید صفی و این طبقه که طبقه
که طبقه رقیق و در غلاف و با منجره و با خاصیت انقباض و انبساط و چون
استر است از از حید صفی و این طبقه که در حقیقت حوض است بر حوض
احاطه نمیشود و این طبقات در غلاف از حقیقت سر باشند و هیچ لغافه
سند ظاهر نیست لغافه معلقه چهارم لغافه سند بطن پنجم لغافه غلافی
از بزرگترین

در بر یک از لایه لغافه را با این نسج اما صفی که است جلد در حوض
دارد و منقسم میشود بواسطه خط مستقیم و یا قید که منقسم میشود از اسفنج صفت
تفتیب است بدو قسم و در مدت حرارت و در شیب و ناهنجاری و ضعیف
مستطیل و در مدت برودت و جوانان و اقویا قصیر و محدد و تشوش
بخصیتان و لایه صفی است و در غالب اوقات مجعده و در او غده شکسته و در آن
که افزایات آن در مخصوصی دارد و در میان نازک و با جودات و در شکست آنها
از لایه صفی مرزبان است که اما لغافه منور ظاهر است و تفتیب و تفتیب
شکست از طرف جودات معلقه با بطن ظاهر و در وقتیکه حقیقت در جنین
دارد و صفی میشوند این فاصله با آنها اسفنجی کرده با با احاطه می نمایند
اما لغافه معلقه که است از دست و غلافه که در وقت نزول حقیقت
در جنین از طرف اسفنجی معلقه با بطن ناشی گردیده اما لغافه منور
با بطن طبقه است و تفتیب در حقیقت و محیط بجهت سند و در اوج غلاف است
در حوض اما لغافه غلاف مخصوص است بخود حقیقت است

حقیقت

عضور استند غده را از این ترکت از قطعات زیر بعضی از حقیقت
در لیت و بنجاده و بعضی دیگر تا چهار صد قطعه است که اندوختنی از این عضور
ترشح می نمایند و بجهت سند و این حقیقت است و بیضه جبهه قریب باین ترشح
از بیضه راست است طول بیضه چهار این و عرض آن از حید است و لایه
آن از حید است صدیک سطر است و بیضه جبهه و بیضه
که بمنزله قشر و غلاف است بر او احاطه نموده و نسج مخصوص خود آن

مجرای آب فشانده اند و او از منبع رحمت واقع است در تجلیف حوض و در آن
وقتی که معانی مستقیم السطوح نشود و از تمام تجلیف سطوح و از سده تنگ و سمت طرف
رحم و از وسیع محیط یعنی رحم و سطح قدر آن تقویر مجاور قاعه شده و مجرای خلغی
الک

رحم عضو است که قبضه را از بیفتن نماید و جنین را آماده نمودن دارد
و در وقت ولاده خارج نماید و غیره که حکم کلیه آن عضو از قدام مختلف سطح واقع است
در کتف و ضریح است و در مستقیم و در اطراف و در بعضی طرف دیگر رابط است و از طرف
در کف آن عضو حکم و ثابت می باشد و از سمت راست و نقطه اش در سمت راست
طی آن عضو تا پیش از میل طر عرض آن سینه و در وقت انابت و نه تا بهیت
و نهفت است و او را بدو قسمت تقسیم نموده اند جسم و عنق اما جسم آن بعضی شصت و دو
تا قسمت عنق آن تنه میگردد و در ربع اعلا قمراس آن از بریطون پوشیده شده
و از آن نه بدو بط بعضی از شریک مار معاد و ذوق جدا گشته و در ربع دیگر از شصت
میشانه است جز در خلفی است او محدث و تمام این سطح خلفی او پوشیده شده
از بریطون پس بریطون تمام رحم را پوشانیده است و در ربع دیگر قمراس را
که بمشانه متعصبه و طرفین او مقصور و در بالا معروف بشیور و غلابه و در باطن
مستدیر تخم زن بطرفین جسم رحم متعصبه که در آنما عنق رحم از طرف دیگر

رحمت است در اندوه و غم و دلبر محبت او متصرف میگردد و در طرف
اسفند خلق سوراخ عریض است سوختن رخ و این نم بواسطه دلبری می آید
قدام او دیر از خلف محمد را میدارد لب قرآمی ضخیم و لب فلفلی طویل و ضعیف
رابطا طرح

رباط چهارم شش است در دم مقدم و در خلف و در طرفین است و رباط مقدم
معروف است به رباط شانه در حرکت واقع اندیشا غنی رحم و خلف شانه اما در رباط مؤخر معروف است
به رباط مستقیم از حرکت واقع اندیشا در طرف خلفی رحم و در عقب اما در رباط مؤخر و در طرفین است
طرفین از حرکت واقع اندیشا در رباط جانبی عرض تمام از رباط شانه از صفات شش است
بجای رحم

این بخلاف نسبت بکرم و رحمت و صفات است ثبوت تصرف در اوراق و از
 هر آن بخلاف سطح بقسمه در مدار رحمت و حال طبعی بیلد مگر تصرف در دست و مدار طریقی او
 در زوایه این فضاء است فیضی تصرف در سووف بشیور غلابه اما بخلاف منق تصرف
 و سطوحه از کدام بخلاف سطح و وسط او و سطح از طرفین و در آخر نشانه در هر چهار جانب بقا
 و هر قدر که در هر محیط است بمنق و در طرفین منق قبل از ولادت اولاد است
 مشغول خط طویلی مخفی نشود و در آخرت سووف بشیور رحمت و بعد از ولادت
 اولاد و دیگر دیده نمیشود و منق و بعد از

مکتوب حم

درست است از سه طبقه طارصفاق و مصلی و طبقه متوسط عضله و طبقه
باطنی و غشای مخاطی اما طبقه صفاق و مصلی ناشی میگردد از برزخون و غشای باطنی و از این
و هم این طبقه صفاقی چون غلافی است از دراز است ربع اعلا آن قراشی رحم و تمام سطح
خلفی آن اما طبقه مصلی در غیر حالت حمی غشای بلون خنثی است این شش ظرفیت
از کمر

و است سقف رحم نزدیک مجرای غلظت است و در رحم منور و از منتهی در سمت الف
او در شصت و هشت و در طبقه ظاهر و متوسط و باطن الی طبقه ظاهر و عرض طبقه متوسط
بیشتر منضم که بعضی از آنها طریقه بعضی عرض و بعضی شرف و طبقه بطین حلقه اما
طبقه بی علی رحم است و در شصت و هشت و در طبقه بعضی از طرف شتره
مجرای غلظت و بی بطین القدر نافه و از شتره ابدان پوشیده است و در

ضمائم رحم
و مجرای مثله و تخم و آن را در بایط نام میخوانند و در بایط ستره از انواع و ضمایم رحم است
معدود که اندک و تمام بنمایند عصبانها عروق و شریانن و اعصاب آنها از هر طرف در وضع
از زیر بطیون معروف بر بایط عرض میباشند و این چنین بطیون بانها احاطه نموده وضع
و بنام این طریق است و در بایط ستره در دست قرار دارد و مجرای مثله در هر طرف از او
رباط عرضی و تخم دارند و در بایط او در خلف و اسفل مجرای مثله واقع میباشند

۱۸۰۰ مجرای افلاک

و مجرای مستند که تخم را از تخم دان هذکفم بتجویف رحم رسد و آتق اندر طرف
از ارباط عرضی و در یک لایه این جو مجرای از زایه علیا رحم ابتدا که تا جدار حوض مستند
مردند و طول این مجرای از زایه تا نزد ساقه تنقسط و بتجویف این مجرای تنقسط
الشی نازک بعد سینه ششید بر طرف وحشی وسیع شش بتجویف بر لیون و در
مسیر دو اطراف طرف وحشی آن احاطه نمایند بر زایه شش شده و طرف
شش ششید از یکی از زایه زایه طرف وحشی تخم دان متصغر کیده و این طرف شش
زمان پیمان جنس تخم دان انفرامید و این مجرای از طبقة طبقة صفاتی
و متصل که از بر لیون ناشی کشف و طبقة متوسط عضله و طبقة باطنی مخمل که این طبقة
مخمل از طرف تنقسط بفت و مخمل رحم و از طرف دیگر بر لیون و ازین
شرف و مخمل رحمی از بشره اهداب پوشیده گردیده

و منعطف شود قولون مستعرض صعود موزده طبقه ظاهر شرب عظیم را
 شکر زنده و طرف بعضی قولون مستعرض بودش نزدیکی خفیف
 بطنی زنده و طبقه بعضی رباط مستعرض قولون را تا که می رسد به بعد نازل
 می شود تا قدام اشنة اشد عشر و او بطی و در جوف تا شریان ماسار یقا
 علی بر پشت نیز معاد و قدام در اجتن زنده به نسبت ستون فقرات و رباط
 ماسار یقا را شکر زنده به پس از آن از قدام ستون فقرات به سمت جوف
 نازل می شود و در جوف علوی مستقیم احاطه نموده و بواسطه شکیفی مخصوص او را در کمان
 خلف ثابت می دارد و طرف رباط مستقیم بعد از آن او را در دو کور و انات
 مختلف می رسد در دو کور چنانکه در میان مستقیم و شانه شکر زنده به سوی رباط
 مستقیم و شانه صعود می کند بطرف خلف شانه تا قولون و در انات
 نازل می شود به نسبت جوف تا مقدم مستقیم و قدر از جوف خلفی بعد از پشت
 به شکر شرب بر جوف و قور رحم و جسم او را بر پشت نواز و طرف رحم
 منقسم شرب تا جوف و جوف و رباط عرض جوف را شکر زنده و از سمت قدام
 صعود می کند بطرف خلف شانه تا قور شانه و او را بر پشت نواز و رباط
 او در دو کور و انات مساوی است و بعد جوف بطنی را به شانه طرف بعضی
 حجاب عاجز بعد منقسم شرب بر کبد و بعضی رباط کبد را شکر زنده
 بعد طرف اعلی و بعضی کبد را بر پشت نواز و در جوف مستعرض کبد تا طبقه مقدم
 شرب صغیر مخلوط می شود و در این نقطه نقطه است که از این نقطه شروع
 به تقسیم بر بطون نمودم اما طبقه خلفی شرب صغیر نازل می شود و به نسبت
 صغیر بعد طرف خلفی او را تا قور کبیر می رسد شانه پس طی می کند

ساقی

صغیری تا قدام معاد قاق و عقبی می شود و صعود زنده به نسبت قولون مستعرض طبقه بطنی
 شرب عظیم را شکر زنده و طرف بعضی قولون مستعرض بر پشت نواز و به نسبت
 قدام تا فقرات و در ساق حجاب عاجز صعود نموده طرف بعضی حجاب بر پشت
 و بعد شکر می شود از او بطرف خلفی کبد و شکر می رسد به طبقه سفی رباط اکلیل
 کبد را از طرف سفی کبد می رسد تا فرج مستعرض و در اینجا مخلوط طبقه خلفی
 شرب صغیر این جا همان نقطه است که شروع به بزرگ نمائیم احش نیکه تا جوف
 او را بر بطون احاطه می کند و طحال و جوف اول اشانه و جوف دوم و قاق
 و قولون مستعرض و در جوف سینیر و جوف علوی مستقیم و رحم و جوف دمان اما
 احش نیکه بر بطون بعضی این احاطه دارد و جوف نازل از جوف مستعرض اشانه
 و قولون معاد نازل و جوف مستوسط مستقیم و جوف علوی و جوف خلفی شانه
 اما طلیان و کابل او را با فقرات او را بر بطون نه پشت نواز و در جوف
 غلافی از او را این شانه اما جوف بعضی مستقیم و عقبی شانه و قدام شانه و طرف
 قدامی شانه و جوف بعضی رباط بر بطون نه پشت نواز و جوف بر بطون
 که مستند شرب میان احش و زنده به بعضی از آن چین دارد که ان خود ثابت
 نگاه می دارند و متقین اعصاب و عروق و قله تعلق بان دارند و شانه این قسم
 چین صعود یافته با رباط احش و بعضی از این چین تا ممتد می شود از بعضی
 بعضی دیگر و این قسم چین تا صعود یافته به شرب و شرب تا قسم شرب صغیر
 و شرب کبیر و شرب بعدی طحال اما شرب صغیر صعود یافته به شرب بعدی
 کبد چنانکه است که ممتد شرب میان فرج مستعرض کبد و قور صغیر ممتد

در کتب از طبقه اقیق و در میان آن شرابان کبر و حرا و شکر صفراء
 و در باب الکبد و عروق لغاتیک و شکر عصبی که قرار دارند اما شرب
 کبر معروف به شرب سعدی قولون بزرگ ترین چمن عا بر بطون است
 و در کتب از چهار طبقه از آن نازل میشوند بقدر تمام معادلتی تا حوض
 بعد بسبب از شکر که قرار تمام و دیگر در خلف و بر طرف از طرف با یکدیگر
 متحد شکر نازل میشوند بقدر تمام معاد و دقیق تا حوض بعد بسبب قولون
 مستعرض صغیر و غصه و از یکدیگر منعصر شکر قولون مستعرض است و پیش از
 و این شرب مذکور دقیق است و غالباً غریب است و در این پیه با وقایه از بر و تسبیح کات
 فربه و کمی در مردمان لاغر و فاسد این پیه با وقایه از بر و تسبیح کات
 و در امعاء است اما شرب معدی طحال چلیب است از غش و صفای طرف مقعر
 طحال را بطرف عرض معدی و صغیر و از طرف اسفل با شرب عظیم مقعر و غلط
 سید در اما شرب ایفا چلیب است از بطون که مقصر است بواسطه بطوانه بخوبی
 و تلافیف صائم و دقاق را بعد از خلقی بطن مقصر در مکان خلف ثابت
 نگاه میدارد و عروق و موتیه و اعصاب ماس رقیق و عروق و غده ماس رقیق
 از میان او عبور می نمایند اما با طات عروق مؤخر عروق را بخلاف حرقه
 بمنزله و صغیر نماید و رباط قولون صاعد مؤخر قولون صاعد را بعد از بطون و صغیر
 نماید و رباط قولون نازل قولون نازل را بعد از خلقی بطن و صغیر نماید و رباط مستقیم
 مستقیم جزاء اعلا مستقیم را بعد از صغیر نماید و عروق با نوری از او عبور می نمایند
 اما بقا اجمالی از شرب بطن نوشته شده و از حال بطون و دیگر نیز بیان نمائیم
 که بطن اعظم تجار و قیف تنور بدن است از سمت اعلی بواسطه تجارب

ها جز از سمت اسفل بواسطه لبه حوض محدود و سبک و در او قرار دارد و جانین
 اضلاع اسفل و جزاء حرقی عظم حرقه و عضلات بطن و از خلف ستون
 فقرات و عضله صلبی و عضله مربع قطنی و در او محدود و نمایه و اعضاء
 مهم و بعضی از اعضاء اضافی عمر هم چون کبد و با فقر اس و طحال و کلیه
 و کما بول کلیه در این تجول واقع اند و از او صادر بطن و اکثر اعضاء
 که در این تجول واقع شده اند بواسطه غشای صلی معروف به بر بطون پوشیده
 شده اند و در این تجول چند سوراخ است اول سوراخ ناف بجهت عبور
 عروق دمویه در جنین و سه سوراخ در جاب حاجز سوراخ اجوف از برای
 عبور اجوف اسفل و سوراخ ادری از برای ادر و درید فرد و از الصدر
 و دیگر سوراخ مرست از برای عبور ریه و غصبت و سعدی در سمت اسفل
 این جوف از هر طرف دو سوراخ است یکی بجهت ترور عروق دمویه فخذی
 و دیگر بجهت عبور جبهه منور در و کور و رباط مستقیم در انماش
 اف نام بطن
 مشر جنین بجهت سهولت تعیین مکان اشاء بطن را بواسطه خط حلقه
 عرض و خط طولی به نه قسم تقسیم میکنند غصه اند اما در خط عرض خط حلقه
 است که یکی را مواز از غصه اف ضلع نیم و دیگر را مواز از اعلا حرقه رسم کنند
 و بواسطه این خط بطن منقسم به سه قسم میگردد اعلی و متوسط و سفلی و
 بواسطه خط طولی که از مواز ضلع غصه و ف مشتم از طرفین تا اسفل رسم
 کرده اند هر یک از این سه قسمت را نیز به سه قسم تقسیم کنند یکی قسمت

وسطی در قسم عینی و از برای هر یک از این قسم اسم مخصوص کرده اند اما قسمت وسطی را قسم شریقی
 و طرفین او را قسمت براق ایمن و قسمت براق ایسر نام نهاده اند اما قسمت وسطی را قسم وسطی او را قسم
 سرد در طرفین او را قطنی ایمن و قطنی ایسر نام نهاده اند اما قسمت وسطی را قسمت وسطی او را حوضی
 و طرفین او را قسمت حرقه میزن و حرقه میزن نام نهاده اند اما قسمت وسطی را قسمت وسطی او را حوضی
 از قرار نیست که اگر خواهد شد در قسمت شریقی و نصف مغربی و طرف برآید و قطع ایسر کبد
 و عراق کبد و حوض ایمن و حوض ایسر و با فقر اس و بعضی از او طری و اجوف و برید فرد و از لایحه
 واقع اند و در سمت براق ایمنی قطعی ایسر کبد و در راه و اثنا عشر و عوجا کبد و قولون و جز
 علوی کلیه میسر و اسول ایمن و علوی کلیه واقع اند و در قسمت براق ایسر طرف طحال و معده
 و طحال و طرف با فقر اس و عوجا کبد و قولون و نصف علوی کلیه میسر و اسول ایسر
 اعلی کلیه واقع اند و در قسمت سرد قولون است عرض بعضی شرب کبد و باس و باقی و جز
 ستور عرض اثنا عشر و بعضی از تلافیف هائم و دقاق واقع اند و در قسمت حوضی ایسر
 حوضی ایسر قولون صاعد و جزء سفلی کلیه ایسر و بعضی تلافیف معاء و دقاق واقع اند
 و در قسمت قطنی ایسر قولون صاعد نازل و جزء سفلی کلیه ایسر و بعضی
 تلافیف معاء و دقاق واقع اند و در قسمت وسطی حوض تلافیف معاء و دقاق
 و مثانه در اطراف و در بالین در صورتیکه معتد و معتد باشد و در
 درمده حوض واقع اند و در قسمت حرقه ایسر و در زیر او و حالب
 و عروق منویه ایسر واقع اند و در قسمت حرقه ایسر و عوجا کبد
 و قولون و حالب و عروق منویه ایسر واقع اند و در قسمت
 این کتاب علی بن ابی طالب علیه السلام در ماه رمضان ۱۳۲۲
 این کتاب هم حق خفیه است کسی نمی بیند

این تشریح است که از قلم ترجمه میرزا عبدالحکیم خان
 جناب استاد اجلاست میرزا عبدالحکیم خان
 معتمد الحکام طهران ترجمه بفارسی کسم حرّانی
 اقد میرزا غلام حسین رشتی نویسنده فی
 شهر شوال کوریه ۱۳۲۲

این کتاب هم حق خفیه است کسی نمی بیند
 این کتاب هم حق خفیه است کسی نمی بیند
 این کتاب هم حق خفیه است کسی نمی بیند



خطی

۹۳